

تلاوت و آیت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

■ خواندن، اولین کلمه قرآن:

بر همه روشن است اولین آیاتی که بر پیغمبر اکرم ص نازل شده است آیات اول سوره مبارکه که اقرأ است تقریباً در اینکه آیات اول سوره مبارکه «اقرأ» اولین آیات است شبهه‌ای نیست:

«اقرأ باسم ربك الذی خلق الانسان من علق اقرأ و ربك الاكرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم»^۱

این، آغاز قرآن و آغاز وحی است، دیباچه وحی است اولین خطاب به پیغمبر اکرم این است که بخوان اقرأ یعنی بخوان و اساساً قرائت به معنی خواندن یک متن است، یعنی تا یک شیء حالت اولیه‌اش حالت مکتوب نباشد به آن قرائت نمی‌گویند؛ پس حرف زدن قرائت نیست، ولی اگر یک متن محفوظ را بخوانم، چه از رو و چه از بر، این را قرائت می‌گویند. مثلاً می‌گویند این کتاب را قرائت کن، حال یا از بر و یا از رو. به هر حال یک متن تدوین شده‌ی تنظیم شده‌ی قبلی را خواندن، چه از رو و چه از بر، آن را قرائت می‌گویند؛ والا مطلق حرف زدن را قرائت نمی‌گویند. یک سخنران که دارد از پیش خودش سخن انشاء می‌کند، نمی‌گویند دارد قرائت می‌کند. به پیغمبر اکرم می‌فرماید: «اقرأ» بخوان، که در آن حدیث معروف آمده است که فرمود: «ما أنا بقارئ» من که نمی‌توانم بخوانم. دوباره آن فرشته به او گفت «اقرأ». فرمود در بار سوم بر قلبم چیزهایی را نقش شده دیدم که از آنجا دارم می‌خوانم، که این در واقع اتصال قلب مبارک پیغمبر اکرم است به الواح عالی‌هی آسمانی، چون از روی آنها دارد می‌گیرد و لهذا به آنها کتاب و لوح محفوظ گفته شده است. نزدیکترین تعبیری که ما در محسوسات داریم، همین تعبیر قرائت و کتاب است. پس اولین کلمه‌ای که قرآن با آن شروع می‌شود کلمه خواندن است.

«اقرأ باسم ربك الذی خلق، خلق الانسان من علق»^۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بخوان به نام پروردگار آفریننده‌ات، که انسان را از علق (خون بسته) آفرید. دو مرتبه کلمه «اقرأ» تکرار می‌شود و می‌فرماید: «اقرأ و ربک الاکرم» بخوان و پروردگار تو کریم‌ترین است. نمی‌فرماید: و ربک الکریم. اینجا وقتی می‌خواهد لطف و عنایت پروردگارا بر بشر ذکر کند به صورت اکرمیت ذکر می‌کند که افضل التفضیل است. «الذی علم بالقلم» آن پروردگار اکرمی که این نعمت را به بشر داد که قلم به دست گرفتن را به بشر آموخت یعنی بشر است و قلم به دست گرفتن.

«کتابت قرآن و رسالت قلم: کاغذها را از مضافات فرستاد»
«والقلم و ما یسطرون» سوگند به قلم و سوگند به آنچه نویسندگان می‌نویسند.^۲ مکرر این مطلب را در اوائل سوری که قسم بوده است ذکر نموده‌ایم [که] انسان به نام خدا یا به نام اولیای خدا قسم می‌خورد؛ وقتی شما می‌گویید «به خدا» کآنه می‌گویید به احترام حق سوگند یعنی من احترام حق را گرو صلق سخن خود قرار می‌دهم. در قسم، انسان ابراز احترام می‌کند به آن شیئی که [به آن] قسم می‌خورد. حال گاهی انسان قسمی می‌خورد، احترام آنچه که به آن قسم می‌خورد محرز است ولی تمام عنایتش این است که آن مطلب را ثابت کند؛ مثل اینکه شما با رفیقان صحبت می‌کنید، می‌گویید به خدا قسم که من فلان حرف را نزد فلان حرف را در فلان جا گفتم. ولی گاهی انسان قسم می‌خورد، عنایتش به چیز دیگر است یا لااقل به این جهت هم عنایت هست؛ قسم می‌خورد، می‌خواهد به طرف بهفماند که من به این شیئی که به آن قسم می‌خورم احترام می‌گذارم. می‌بینید در جایی که کسی چندان انتظار ندارد، وقتی که شخصی به جان دوستش قسم می‌خورد، آن دوستش به خودش می‌بالد که ببیند فلانی برای من این قدر اهمیت قائل است که به جان من قسم می‌خورد، این علامت این است که برای من اهمیت قائل است.

قرآن کریم برای اینکه مردم را به آیات و مخلوقات توجه بدهد، به انواعی از مخلوقات قسم می‌خورد، از جمادات گرفته تا نباتات و حیوانات و تا انسان و انسان کامل. حال در اینجا خدای متعال به یک شیء خاصی سوگند یاد کرده است، یعنی به چیزی ابراز احترام کرده است که قدر مسلم این است که مردم عرب و غیر عرب احترام آن را به هیچ وجه نمی‌دانسته‌اند؛ بشر امروز است که شاید می‌تواند ارزش این کار را آن طور که باید درک کند، به احترام قلم سوگند و به احترام نوشته‌ها سوگند؛ به قلم سوگند و به نوشته سوگند. اگر «ما»ی ما یسطرون را «ما»ی مصدریه بگیریم (و بیشتر این طور گرفته‌اند) این جور می‌شود: به قلم سوگند و به نوشتن سوگند. این شاید بهتر است، چون خود فن و استعداد نوشتن را می‌گوید، یعنی بفهمید که قلم و استعداد نوشتن و قدرت نوشتن چه نعمت بزرگی است! و اگر «ما» را «ما»ی موصوله بگیریم این طور می‌شود: به قلم سوگند و به نوشته‌ها سوگند. پس اصلاً قبل از اینکه اصل مقسم علیه را ذکر کنیم، از اینجا که قرآن کریم به قلم و نوشتن سوگند یاد می‌کند می‌توانیم روح تعلیمات اسلامی و قرآنی را دریابیم که روح این تعلیمات علم است و دانستن و فهم و آن چیزی که دنیای امروز به آن «فرهنگ» می‌گوید. اصلاً اسلام و قرآن دین علم و فرهنگ است. به همین دلیل است که قرآن در جاهای دیگر هم همین مطلب یا آن رکن دیگرش را که استعداد سخن گفتن نبود، یعنی اساساً انسانیتی نبود، این است که این حروف الفبا، همین امر ساده که انسان قدرت دارد نفس را که بیرون می‌آورد با صدا بیرون آورد و این صدا را با یک مقاطعی ایجاد کند که از اینها همزه و ب و ت و ج و د و... در می‌آید و غیر از این بیست و هشت حرف هم می‌شود حروف دیگری داشت، همین منشأ شکوفایی انسان است، پایه‌ی انسانیت انسان است، یا بگوئیم یکی از پایه‌های اساسی، چون پایه‌ی دوش قدرت قلم است.

* تلاوت و کتابت قرآن منشأ شکوفایی معنوی و صنعتی بشر

تمام ذخایر معنوی و فنی یعنی تمدن معنوی و تمدن صنعتی که بشر دارد، محصول تدریجی قرن‌ها و هزارها سال تاریخ است که دوره به دوره به دست بشر رسیده و منتقل شده تا به این حد رسیده است. اگر آثار هر دوره‌ای به وسیله‌ی تعلیم و تعلم (علم الانسان مالم يعلم) و به وسیله‌ی نوشتن از نسلی به نسل دیگر منتقل نمی‌شود، اگر نوشتن نمی‌بود و فقط تعلیم و تعلم می‌بود، از این آثاری که امروز هست یک صد هزارم هم باقی نبود. مگر می‌شود آثاری را که هست در حافظه بسپارند و به نسل دیگر بیاموزند و نسل دیگر همه‌ی اینها را حفظ کند. غنای دنیای امروز یکی به کتابخانه‌هایی است که وجود دارد (یعنی پشتوانه‌ی مدرسه‌ها که نسلی به نسل دیگر می‌آموزد، کتابخانه‌هاست؛ اگر کتابخانه‌ای نباشد مدرسه‌ای نمی‌تواند باشد)، و دیگر به آثار صنعتی است که باقی مانده است.

پس این است که انسان آنچه را که دارد در اثر نوشتن دارد، و الا حفظ کردن‌ها که نمی‌توانند یک شیء را آنچنان که هست نگه دارند.

به احترام قلم سوگند و به احترام نوشتن سوگند، که در واقع یعنی به احترام علم سوگند، چون اینها وسیله‌ی نگه داشتن علم هستند به احترام علم سوگند که تو به لطف پروردگارت و به موجب نعمت‌های عظیم پروردگارت دیوانه نیستی. این معنایش «قضایا قیاساتها معها» است؛ یعنی تو که منشأ و منبع علم و قلم هستی، تو هستی که نهضت قلم و علم را به وجود خواهی آورد (که آیات بعد هم روشن خواهد کرد)، تو به موجب این نعمت پروردگارت [دیوانه نیستی]. اینکه مقصود از این نعمت کدام نعمت



است، بعضی گفته‌اند نعمت آن فهم درک و عقل فراوانی که الآن در تو وجود دارد، اخلاق عظیمه‌ای که داری، و نبوتی که در تو هست؛ این سومی را ترجیح داده‌اند. مجنون یعنی کسی که مادون عقل عاقلهاست، تو مافوق عقل عاقلها هستی، یعنی آنچه را عاقلها دارند داری و یک چیزی خیلی بالاتر از حد عقل عاقلها. تو اگر با مقیاسهای اینها جور در نمی‌آیی، به دلیل این است که تو بالاتر از حد اینها هستی.

اغلب، نوابغ دنیا را به نوعی جنون و انحراف متهم می‌کنند، چرا؟ برای اینکه مردم، حتی بی‌غرضها، یک مقیاس در دست دارند و آن همان اکثریت مردم است، هر که از مقیاس اکثریت خارج بود، او را یک آدم غیر طبیعی می‌دانند. ولی یک وقت کسی از مقیاس اکثریت خارج است به دلیل اینکه از این مقیاس پایین‌تر است، و یک وقت کسی از مقیاس اکثریت خارج است به دلیل اینکه از این مقیاس پایین‌تر است، و یک وقت کسی از مقیاس اکثریت خارج است به دلیل اینکه از این مقیاس بالاتر است. ما انت بنعمه ربک بمجنون؛ اگر «ب» باه سببیه باشد، یعنی به موجب این انعام پروردگارت؛ و اگر «ب» باه معیت و مصاحبه باشد یعنی تو با این نعمتی که همراهت هست و با این موهبت نبوتی که همراه تو هست، آیا تو دیوانه‌ای؟!

و ان لک لاجر اغیر ممنون^۱ می‌دانیم که «تزل القرآن علی نحو ایاک اعنی واسمعی یا جاره». تعبیر «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» مثلی است در زبان عربی که نظیر آن در فارسی «به در بگو تا دیوار بشنود» است.

در حدیث است که قرآن نازل شده است به «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» یعنی در بسیاری از موارد، مخاطب پیغمبر است ولی مقصود و منظور و آن کسی که باید گوش کند پیغمبر نیست. کانه به مردم می‌گوید ای مردم شما گوش کنید؛ به او داریم می‌گوییم ولی او خودش که در کار خودش تردید ندارد اما شما بدانید. پس در واقع این طور است: او به موجب نعمت پروردگارش (یا او با اینهمه لطف و عنایت پروردگارش) دیوانه نیست. و ان لک لاجر اغیر ممنون^۲ از آنجا که آدم دیوانه کارش عبث و بیهوده و بی‌پاداش است، می‌فرماید: مطمئن باشد، برای تو (و در واقع مخاطب، آنها هستند) مطمئن باشید برای او) اجر و پاداش بی‌نهایت است (غیر ممنون یعنی غیر محصور)

«اجر و پاداش بی‌نهایت

این خودش به‌طور کلی یک حسابی است که چطور می‌شود اجر و پاداش بی‌نهایت باشد و یا اجر و پاداش محدود باشد. انسان گاهی یکی عمل فرد انجام می‌دهد، فقط خود است و برای خودش. این عمل به همان جا کارش تمام می‌شود. بسیاری از مردم وقتی که بمیرند دفتر عملشان هم با خودشان بسته می‌شود: «اذا مات ابن ادم انقطع عنه عمله» فرزند آدم که بمیرد عملش از او بریده می‌شود، یعنی دفتر عملش بکلی بسته می‌شود «الا عن ثلاث» مگر از سه چیز (در واقع سه گروه مردم): «صدقہ جاریه» کار خیری انجام بدهد که بعد از مردن او هم آن کار خیر جریان دارد. برای خنا مدرسه‌ای یا مسجدی و یا درمانگاهی تأسیس می‌کند، هر کار خیری، که بعد از مردنش خودش رفته است ولی کارش دارد کار می‌کند، پس اجرش تا آن هست قطع نمی‌شود. «او ورقه علم ینتفع بها» یک برگ دانش مفید (گفته‌اند یک برگ حداقل است، چون یک کتاب مشتمل بر برگ‌های متعدد است)؛ اگر از کسی فقط به اندازه‌ی یک ورق دانش بماند که بعد از او مردم منتفع شوند، این برگ دانش و کتاب و

ورقه وجود دارد و تا مردم از آن استفاده می‌کنند اجر این آدم قطع نمی‌شود. «او ولد صالح یستغفر له» فرزند صالحی را به دنیا آورده و تربیت کرده که بعد از او برای او استغفار می‌کند (یا به موجب روایات، منحصر به استغفار نیست، بعد از او کار خیری انجام می‌دهد).^۸

در حدیث است: عیسی بن مریم (ع) از قبرستانی می‌گذشت، با چشم غیبی و ملکوتی احساس کرد که شخصی مُعَذَّب است. بار دیگر از آنجا گذشت و دید عذاب از او برداشته شده است. از خداوند متعال رازش را خواست، به او گفتند این فرزندی از خود باقی گذاشته است که او در این خلال «لوی یتیم» اصلاح طریقاً دو کار خیر کرد، یکی اینکه یتیم و بی‌پناهی را جا داد، دیگر اینکه راهی را اصلاح کرد؛ یک راه خرابه‌ای بود که مردم ناراحت بودند، جاده و راهی را اصلاح کرد؛ خداوند به موجب عمل فرزندش به این شخص پاداش داد که آن فرزند را او این طور ساخته بوده است.^۹

وقتی که یک انسان عادی مثلاً کسی که یک کتاب مفید تألیف کرده است که سال‌ها در میان مردم باقی می‌ماند هنوز نزد خدا دفترش باز است، به یقین پیغمبر که نه یک نفر، نه دو نفر، نه هزار نفر، نه یک میلیون نفر، نه صد میلیون نفر، نه یک قرن و نه دو قرن سرچشمه‌ی تمام خیرات و برکات است، از او قطع شدن [اجر] معنی ندارد، تا دنیا دنیاست [اجر و پاداش دارد] آن وقت انسان اجر دارد که کار او از روی کمال عقل و دانایی و اختیار باشد، چون شرط تکلیف این است که انسان عاقل و مختار و با اراده باشد (و بالغ بودن که یک امر مفروض و مسلمی است)

والسَّلَام



۱. سوره علق آیات ۱ تا ۵.

۲. همان آیات دوم.

۳. سوره قلم آیه ۱.

۴. سوره علق آیه ۳.

۵. سوره قلم آیه ۲.

۶. همان آیه ۳.

۷. همان آیه ۳.

۸. امالی، صلوة، ج ۳، ص ۴۰.

۹. نگارنده آشنایی با قرآن، ج ۸، ص ۳۳۶.